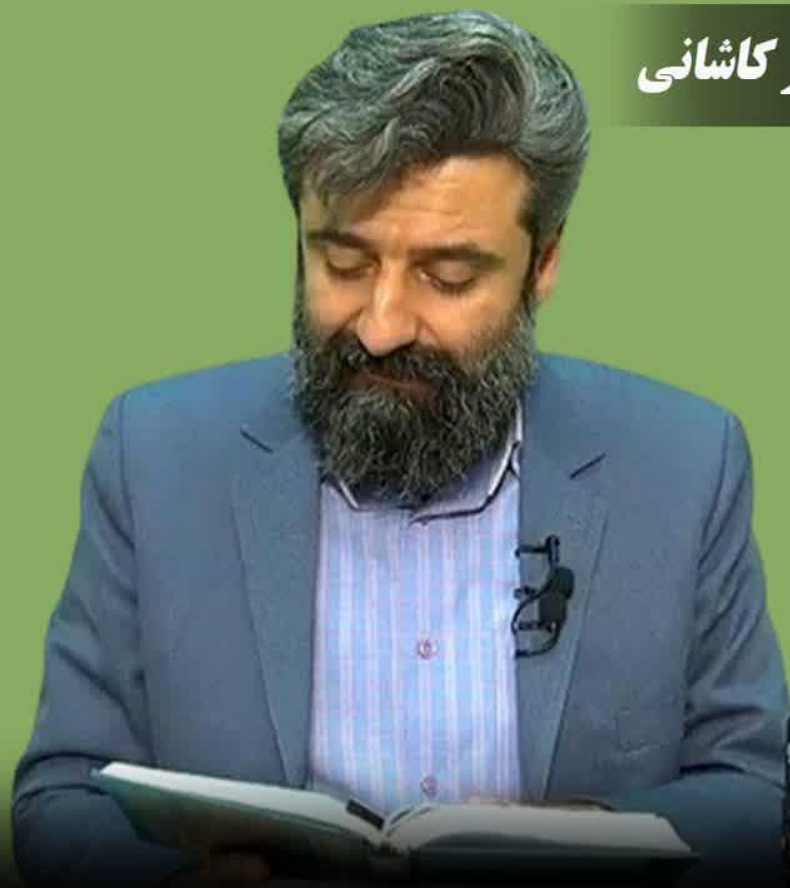


دکتر باقرپور کاشانی



بررسی و نقد اجماع در خلافت ابوبکر  
از کتب اهل سنت

هوالحکیم

## بررسی و نقد اجماع در خلافت ابوبکر از کتب اهل سنت

از توجیهاتی که عامه و اهل تسنن می آورند، می گویند بله! ابوبکر بعد از پیامبر خلیفه شد! می گوئیم دلیل تان چیست؟ می گویند از ملاک های خلافت ما، اجماع هست! اجماع یعنی چه؟ می گویند که اجماع:

«آن است که اتفاق جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت».

تمام این متخصصین، فحول، بر یک مسأله ای اتفاق نظر داشته باشند، این یعنی اجماع. اجماع هم حجیت دارد! حالا می گویند بعد از پیامبر، تمام این فحول بر خلافت ابوبکر اجماع داشتند! لذا وقتی که بر خلافت ابوبکر اجتماع داشتند، این مورد قبول است! از کجا این را می گوئید؟ اصلاً بر فرض تمام مجتهدین باشند! مجتهدین که عصمت نمی آورند! فحول که عصمت نمی آورند!

گاهی اوقات بزرگان، اشتباهات شان هم بزرگ است.

می گویند ما به روایاتی از پیامبر استناد داریم. از جمله روایتی که مطرح می کنند این است که می گویند رسول خدا ﷺ فرمودند:

«لا تَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»؛ «امت من بر خطا اجتماع نمی کند».

و چون فحول امت در ارتباط با این جریان اختلاف نکردند، پس این جاری و ساری هست و ابوبکر خلیفه‌ی خداوند می‌شود!

یا روایت دیگری می‌آورند که:

«لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»؛ «امت من بر ضلالت و گمراهی اجتماع نمی‌کنند».

در این جا گفته «امتی»، این امتی، «یا»ی متکلمی که آورده، افاده‌ی عموم می‌کند! نگفته مجتهدین! نگفته فحول! گفته کل امت! اگر ما باشیم و این دو تا حدیث، بر فرض هم این دو تا حدیث درست، گفته «امتی!» کل امت! یعنی این طوری نیست اگر کل امت اسلامی همه بر یک جهتی اتفاق نظر داشتند، آن رأی بر حق هست! حالا در امت هیچ‌کسی نباشد، فقط آقا امیرالمؤمنین باشد، خب مخالفت می‌کنند!

نبی اکرم ﷺ به یکی از صحابه‌شان فرمودند اگر چنانچه تمام مردم یک طرف بودند، تمام ناس یک طرف بودند و علی یک طرف بود، برو سمتی که علی بن ابی طالب هست!

«لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»،

همه‌ی امت! اما امیرالمؤمنین عليه السلام که با این افراد اجتماع نداشته است! حالا شما می‌فرمایید اجماع، آیا توده‌ی مردم هست؟ می‌گویند نه!

خواص و مجتهدین اهل حل و عقد هستند! خیلی خب! این جا اولین سؤالی که مطرح می کنیم که اولاً این روایات می گوید عموم، بعدش هم شما امیرالمؤمنین علیه السلام را اهل حل و عقد و مجتهد و فحل می دانی یا نمی دانی؟ اگر می دانی که حضرت امیر قبول نکردند! نهایتش هم می گویم بیعتی هم که عامه می گویند بعد شش ماه بود، پس تا شش ماه خلافت ابوبکر مشروعیت نداشته! به علاوه اینکه ما نگاه می کنیم که این مسأله ای اجماع صرف نظر از این دو تا حدیثی که اشاره کردم، واقعاً تحقق پیدا نکرده!

یعنی صرف نظر از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، حالا آن توده ای مردم هم که هیچی، آیا همه ای فحول، مجتهدین، اهل حل و عقد آمدند اجماع کردند بر خلافت ابوبکر؟! در کتب خود عامه گفتند نه! لذا اجماع باطل است!

نمونه ای بخواهم مثال بزنم:

ابن عبدالبر در کتاب «الاستیعاب» می نویسد: «بیعت به خلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول الله از دنیا رفت. در سقیفه ی بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود، بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعدبن عباد و طایفه ای از قبیله ی خزرج و فرقه ای از قریش».

این جناب سعدبن عباد، این بزرگ انصار و ریش سفید صحابه هست! این بیعت نکرد! حتی ابوبکر مُرد، باز هم بیعت نکرد! با عمر هم بیعت نکرد! سرانجام این جناب سعدبن عباد چه شد؟

«ابن عبدالبر در «الاستیعاب»، ابن حجر عسقلانی هم در کتابش نقل می‌کند می‌گوید: سعد با هیچ‌یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت».

«چنانچه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله‌ی خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه‌ی او».

گفتند آگه بخواهند این را مجبورش کنند، یک قبیله را با خود همراه می‌کند! یک جمعیت زیادی بودند، لذا گفتند این چه کاری هست؟! نیاز نیست حالا با این بیعت کنیم!

«و چون خلافت به عمر رسید، روزی نظر عمر به او افتاد. گفت: یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو. سعد بن عباده گفت: حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر او باشی! پس از مدینه به شام رفت و قبیله‌ی بسیاری در نواحی دمشق داشت. هر هفته نزد جماعتی می‌بود (با افتخار، سعد را می‌پذیرفتند). روزی از قریه‌ای به قریه‌ای دیگر رفت. در یکی از باغستان‌ها تیری به او انداختند و او را کشتند».

یعنی بیعت نکرد! نه با ابوبکر، نه با عمر!

در کتاب «روضه‌الصفاء» آورده:

«سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت به سوی شام و بعد از مدتی به تحریک یکی از عظاما کشته شد».

عمر دستور داد او را کشتند!

بلاذری، ایشان در تاریخش «فتوح البلدان» می گوید:

«عمر اشاره کرد به خالدبن ولید و محمدبن سلمه‌ی انصاری به کشتن سعد، و هر یک تیری بر او انداختند پس او کشته شد. پس به وهم مردم انداختند که جن او را کشته».

گفتند این را چه کسی کشته؟ گفتند جن کشته است!

یا کتاب «صاحب المواقف» از فخر رازی در «نهاية العقول» نقل می کند که:

«اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش، بلکه بعد از فوت او در زمان عمر که سعدبن عباده مرد، اجماع منعقد شد».

بینید این‌ها متفق القول بودند که سعد اهل اجتهاد بوده، خب تا زمانی که ابوبکر زنده بود اجماع صورت نگرفت، چرا؟

چون می گویند همه سمت ابوبکر بودند، سعدبن عباده نبود. عمر هم آمد، در زمان عمر او را کشتند؛ یعنی وقتی کشته شد حالا چی بود؟ اجماع تحقق پیدا کرد. یعنی آن کسانی که بر خلافت ابوبکر متفق بودند.

پس این نشان می دهد که در آن زمانی که ابوبکر بوده آن چند سالی که بوده، خلافتش مشروعیت نداشته به خاطر اینکه سعد قبول نکرده! با مبنایی که در ارتباط با اجماع داریم این را عرض می کنم.

هم در «صحیح مسلم» هم در «صحیح بخاری» آورده که:

«بیعت علی بعد از توقف بسیار بود».

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً با رضایت هم بیعت کرد، آن مقدار بعد پیامبر تا آقا امیرالمؤمنین بیعت بکند، این جا تکلیف چیست؟ پس اجماع صورت نگرفته!

یا در کتاب «السقیفه» ابوبکر جوهری می نویسد:

«علی علیه السلام را وقتی برای بیعت بردند، حضرت امتناع ورزید و هرچه او را تهدید کردند حضرت بیعت نکرد و علی به خانه برگشت و بیعت نکرد».

بعضی از آقایان بر این قائلند که اصلاً بیعت نکرد.

یا در کتاب «عبدالفتاح عبدالمقصود» در کتاب «السقیفه و الخلافة» صفحه‌ی پانزدهم آورده: «همچنین مورخین مهم و معتبر نقل کردند که علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد لکن به زور با ریسمانی او را کشان‌کشان جهت بیعت کردن بردند».

ملای سنی نقل می کند!

بیعت به زور که نمی شود! امیرالمؤمنین عالم بود متخصص بود یا نبود؟ سعد متخصص و بزرگ بود یا نبود؟ پس بیعت نکرد! پس این هم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام.

در مورد حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها السلام، در «صحیح بخاری» جلد پنجم صفحه‌ی

۱۷۷ آورده با نقل سلسله‌سندی از عایشه می گوید که:

«فاطمه عليها السلام، ابوبکر را به خاطر آن (ماجرای فدک) با حالت خشم و غضب ترک کرده و با او صحبت نکرد تا وفات کرد».

یعنی اصلاً حاضر نبودند با او صحبت کنند چه برسد با ابوبکر بخواهند بیعت کنند! حضرت زهرا عليها السلام را شما اهل حل و عقد می دانید یا نمی دانید؟ این هم یک نکته ای که این جا لازم هست گفته شود.

یا ابن حجر عسقلانی، بلاذری در تاریخش، ابن عبدالبر در «الاستیعاف»، این عبارت را متفق القول آوردند که:

«سعدبن عباد، طایفه ی خزرج، طایفه ای از قریش با ابوبکر بیعت نکردند و هجده نفر از کبار صحابه نیز با ابوبکر بیعت ننمودند و رافضی شدند...»

چرا رافضی می گویند؟ چون با ابوبکر فاصله گرفتند و زاویه پیدا کردند.

«و رافضی شدند و آن ها شیعه ی علی بن ابی طالب بودند».

اسامی آن هجده نفر را این ملاحی سنی در کتاب هاشان آوردند:

۱. سلمان فارسی ۲. ابوذر غفاری

۳. مقداد ۴. عمار یاسر

۵. خالدبن سعیدبن عاص ۶. بُریدة أسلمی

۷. ابی ابن کعب ۸. خُزیمَة بن ثابت (ذو شهادتین) ۹. ابوالهیثم



۱۰. سهل بن حنیف ۱۱. عثمان بن حنیف

۱۲. ابویوب انصاری ۱۳. جابر بن عبدالله انصاری ۱۴. حذیفه بن یمان

۱۵. سعد بن عبادہ ۱۶. قیس بن سعد

۱۷. عبدالله بن عباس ۱۸. زید بن ارقم

که این‌ها کبار صحابه بودند! پس اجماعی صورت نگرفته است! اجماعی تحقق پیدا نکرده است! حتی در «تاریخ یعقوبی» در قسمت خبر سقیفه‌ی بنی‌ساعده و بیعت ابوبکر در جلد دوم صفحه‌ی ۱۲۴، ایشان نام افرادی را می‌آورد که با ابوبکر بیعت نکردند بلکه مخالف ابوبکر بودند!

ایشان می‌آورد:

«علی بن ابی طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمر، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، عمار، یاسر، اُبَی بن کعب».

حتی تاریخ طبری در وقایع سال یازدهم هجری جلد دو صفحه‌ی ۴۴۶، باز نام عده‌ای دیگر از مخالفین ابوبکر هم مطرح می‌کند. اصلاً می‌گوییم معیار انتخاب خلیفه خدا نیست اجماع هست، اگر اجماع هست باید عمر هم به اجماع انتخاب شود!

یعنی همین‌طور که بزرگان همه اجماع کردند که ابوبکر به‌عنوان خلیفه باشد، باید همه جمع شوند تا عمر هم به‌عنوان خلیفه انتخاب شود! چرا ابوبکر می‌نویسد و

عمر را به استخلاف انتخاب می‌کند؟! اگر استخلاف مبنا هست، ببینید پیامبر چه کسی را انتخاب کرده است!

چطور وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

آن‌جا استخلاف که مطرح می‌شود خلیفه را انتخاب می‌کند، کاری ندارد می‌گوید اجماع بود! اهل حل و عقد نخواستند! حالا ولو اینکه پیامبر انتخاب کرد! بعد حالا وقتی که ابوبکر خلیفه می‌شود، استخلاف می‌شود؟!!

حالا اگه استخلاف درست است اجماع درست است، چرا باز عثمان با شورای شش نفره انتخاب می‌شود؟! بالاخره شما یک راه واحدی را باید برای ما قرار بدهید! ما چگونه باید یک نفر را بفهمیم این خلیفه هست؟!!

من یک وقت شخصی شما را انتخاب می‌کنم، یک وقت شش نفر را می‌گویم به شورای شش نفره انتخاب می‌کنند، یک وقت جمعیت جمع می‌کنم! این طوری که نمی‌شود! بی مبنا هستند، هیچ جوابی ندارند! یعنی وقتی با این‌ها صحبت می‌کنی می‌پرسی مبنای انتخاب خلیفه چیست؟ باید خلیفه‌ی قبل انتخاب کند؟ یا باید اجماع باشد؟ اجماع هم که نبوده! حالا به فرض هم اجماع، چرا عمر به استخلاف انتخاب شد؟ اگه چنانچه استخلاف بوده چرا به شورا انتخاب شد؟ این قدر این مسأله درهم و غیر عقلانی هست که هیچ جوابی ندارند!

تمام

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ